



شماره: ۱۱۱۵ **انترناسیونال**

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران

شنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۳، ۸ فوریه ۲۰۲۵ نسخه موبایل

در این شماره انترناسیونال:

- درس‌های انقلاب شکست‌خورده ۵۷ برای انقلاب زن
زندگی آزادی - کیوان جاوید
- هذیان فاشیستی علیه آوارگان غزه - محسن ابراهیمی
- درس‌های انقلاب شکست‌خورده ۵۷ برای انقلاب زن
زندگی آزادی - میزگرد با: حمید تقوایی - اصغر کریمی -
کاظم نیکخواه
- "بازندگان، جمهوری اسلامی و روسیه‌اند"
- مصاحبه نشریه سوسیالیستی "کالدیراچ" در ترکیه با
بهرام سروش، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری
- پریشان‌خوابی جمهوری اسلامی به دنبال شکست طرح
ارز "بریکس" - مهران محبی
- اطلاعیه پایانی پلنوم ۵۹ کمیته مرکزی حزب
کمونیست کارگری ایران

کنفرانس امنیتی مونیخ و هیاهوی رضا پهلوی

کیوان جاوید

در معرفی "کنفرانس امنیتی مونیخ" گفته می‌شود این کنفرانسی است که در زمینه سیاست‌های امنیت بین‌الملل فعالیت می‌کند. این همایش در ماه فوریه هر سال در مونیخ توسط یک شرکت خصوصی برگزار می‌شود. در کنفرانس مونیخ تصمیمی گرفته نمی‌شود و صرفاً ویژه اظهارنظر، رایزنی و دیدارهای سیاسی است. در این کنفرانس هر سال به طور ویژه به یک موضوع مهم امنیت بین‌المللی پرداخته می‌شود. کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۱۹۶۳ در اوج جنگ سرد و رقابت دو بلوک آمریکا و شوروی بنیان گذاشته شده است و تاکنون بی‌وقفه ادامه دارد.

بر سر زبان افتادن این کنفرانس در این روزها برای ایرانیان، خصوصاً در خارج به‌خاطر ”دعوت از رضا پهلوی“، پس‌گرفتن این دعوت توسط وزارت خارجه و حالا دعوت مجدد از او در این کنفرانس توسط برگزارکنندگان آن است. در کنفرانس امنیتی مونیخ در فوریه ۲۰۲۳، آبان ۱۴۰۱، مسیح علی‌نژاد و رضا پهلوی، در جلسات حاشیه این کنفرانس دیدارهایی با شرکت‌کنندگان داشتند و در کارگاه‌هایی در مورد مسائل ایران سخن گفتند.

در بی‌اهمیتی این کنفرانس همین‌قدر بگوییم که کنفرانس امنیتی مونیخ دقیقاً بازتاب رقابت بلوک غرب علیه بلوک شرق بود و هژمونی و رهبری سیاسی

و اقتصادی آمریکا در این کنفرانس برای به خط کردن همه دولت‌های غربی بسیار محسوس و تعیین کننده بود. حالا اما از طالبان تا حوثی‌های یمن و هر قدره‌بند سر کوچه، ساز خودشان را در دنیا می‌زنند و رهبری سیاسی آمریکا در دنیا باد هوایی بیش نیست. دنیای سرمایه‌داری فعلی نه تنها رهبر و خط و استراتژی واحدی ندارد؛ بلکه تا چشم کار می‌کند اختلاف سیاسی و تضاد اقتصادی و “جنگ تعرفه‌ها” و جنگ‌های محلی و کشوری و منطقه‌ای است.

دنیای ما در دست مشت‌های قلیل از مولتی‌میلیاردها، در فقر و تباهی و از بین رفتن محیط‌زیست دست‌وپا می‌زند. در این دنیا حقوق بشر اصلاً جایی در تفکر و عمل دولت‌ها ندارد. به همین دلیل است که در

چانه‌زنی‌های ترامپ با جمهوری اسلامی ما حتی یک کلمه از رعایت حقوق بشر نمی‌شنویم؛ چون ترامپ معمار نابودی هر ذره از حقوقی است که به بشر مربوط می‌شود و دولت‌های اروپایی که بر اثر فشار انقلاب زن زندگی آزادی دو سال پیش در دفاع از حقوق بشر مردم ایران به صف شده و وکیل مدافع بسیاری از زندانیان سیاسی بودند حالا سرها را پایین انداخته‌اند و از جمهوری اسلامی می‌خواهند "در اوضاع منطقه موش ندوانند"، "صدور تروریسم را کنار بگذارند"، "گروگان‌های غریبی را آزاد کنند". حقوق بشر ته کاسه فشار به جمهوری اسلامی جا دارد و هر زمان که فشار مردم را حس کنند مجدداً روی میزشان باز می‌گردد. در این شرایط رضا پهلوی فریادش به آسمان بلند شده است که "وا مصیبتا" دعوت از "من شاهزاده" را

در کنفرانس مونیخ با فشار وزارت امور خارجه آلمان لغو کرده‌اند و امروز معلوم شد که مجدداً ایشان در جلسات جنبی این کنفرانس باز هم می‌تواند کنفرانس مطبوعاتی بگذارد. تا بگوید من آلترناتیو هستم؛ من می‌توانم رهبر دوره انتقال باشم؛ من می‌توانم کاری کنم که در ایران انقلاب نشود و در عوض سپاه و بسیج و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و بخش قابل‌ملاحظه‌ای از دست‌اندرکاران این حکومت با کمترین دردسر به نظام بعدی که تشکیل خواهد شد بپیوندند. رضا پهلوی آدمی نیست که سر سوزنی برای حق مردم و حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی و رهایی و آزادی و رفاه و برابری مردم اهمیت قائل باشد. این را سلطنت‌طلب‌ها طی این دو سال گذشته در خارج کشور بیشتر از هر زمان دیگر به‌خوبی نشان دادند

که در آرزوی احیای ساواک‌اند و قول سرکوب و زندان و حتی اعدام مخالفین سلطنت بعد از به‌اصطلاح به‌قدرت‌رسیدن را می‌دهند. آرزویی عبث.

اگر رضا پهلوی کسی و کارهای بود باز می‌شد گفت باشد می‌رود در کنفرانس بی‌عمل و بی‌دروپیکر مونیخ دوکلمه حرف حساب می‌زند، اما او این کاره نیست او در بهترین حالت می‌تواند دنباله‌رو فاشیستی چون ترامپ باشد که شمشیر روی انسانیت کشیده است و معمار بزرگ پایمال‌کننده حقوق بشر در آمریکا و همه جای جهان است.

درعین حال که حضور در کنفرانس و مجامع بین‌المللی مهم است؛ اما باید توجه داشته باشیم که قدرت ما

مردم از خیابان‌های ایران، اعتصابات و اعتراضات، سازماندهی مبارزات مدنی برای رسیدن به یک جامعه انسانی، مقابله با مذهب و اسلام به طور خاص و مبارزه تا در هم شکستن این مناسبات برده‌واری است که فقر و رنج و نابرابری اقتصادی و دیکتاتوری را تقدیس و از آن پاسداری می‌کند. قدرت ما در داخل و خارج ایران تکیه‌زدن به این نیروی اجتماعی عظیم است؛ قدرت ما تکیه‌زدن به نیروی انقلابی حزب کمونیست کارگری است که می‌تواند جامعه را برای نابودی حکومت اسلامی متحد کند و سازمانده دنیایی باشد پُر از رفاه و برابری و خوشبختی و آزادی. با شناخت از این حقیقت، ما می‌توانیم و وظیفه داریم در هر نشست و کنفرانسی که انزوای جمهوری اسلامی را تسهیل می‌کند و به انقلاب مردم ایران علیه رژیم

اسلامی کمک می‌کند، با سری افراشته حضور به
هم می‌رسانیم. رضا پهلوی نه تنها جایی در این مبارزه
ندارد، بلکه تماماً سد این راه است.

شنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۳، ۸ فوریه ۲۰۲۵

منتشر شده در انترناسیونال شماره ۱۱۱۵

دونالد ترامپ، معامله با خامنه‌ای، هذیان فاشیستی علیه آوارگان غزه

محسن ابراهیمی

دیدار دونالد ترامپ و نتانیاهو در کاخ سفید، فرمان‌ها و اظهارات و پاسخ‌های او در حاشیه این دیدار به سؤالات خبرنگاران در باره مذاکره با جمهوری اسلامی و آینده غزه، واکنش خامنه‌ای و حکام اسلامی در ایران به اظهارات ترامپ، متریبال کافی به دست می‌دهد که نتیجه بگیریم جهان سرمایه‌داری دنیا را با سر به قعر نابودی می‌برد و برای افسار زدن به این روند، یک مقاومت و مبارزه سازمان‌یافته، همبسته و گسترده جهانی، بیش‌ازپیش ضروری و حیاتی است.

سیاست چماق و هویج ترامپ و سرگردانی خامنه‌ای
دونالد ترامپ در دیدار با نتانیاهو بار دیگر در
یک‌دست هویج و در دست دیگر چماق به سراغ
خامنه‌ای رفت. برای نشان دادن هویج، اعلام کرد که
دنبال یک توافق هسته‌ای "خوب" است و خواهان
رشد صلح‌آمیز و شکوفایی ایران با "همین رهبری"
است. او همراه با هویج، گوشه‌ای از چماقش را هم
نشان جمهوری اسلامی داد: دستورالعمل سیاست
"فشار حداکثری" با هدف به صفر رساندن صادرات
نفت ایران را امضا کرد. اعلام کرد که باید از دسترسی
"ایران" به سلاح هسته‌ای و موشک‌های بالستیک
قاره‌پیما جلوگیری کرد. اعلام کرد که باید حمایت
حکومت اسلامی از گروه‌های تروریستی هم متوقف

شود.

اینها سیاست جدیدی نیستند. همان سیاست دوره اول ترامپ هستند که تکرار می‌شوند. این بار البته به خاطر وضعیت درهم‌شکسته جمهوری اسلامی در ایران و در منطقه، سببه ترامپ پرزورتر است. به هر حال، مسئله این است که دقیقاً به خاطر موقعیت شدیداً تضعیف شده جمهوری اسلامی، دونالد ترامپ توپ را به زمین علی خامنه‌ای غلت داده است!

توپ در زمین جمهوری اسلامی است؛ اما هم مری گیج‌تر و درمانده‌تر از گذشته است، هم بازیکنان آشفته‌تر و نگران‌تر از گذشته. حکام اسلامی از

هر باند و دسته و جناحی واقعاً نمی‌دانند چه کار کنند؟ ادامه رجزخوانی‌ها؟ تسلیم کامل؟ تسلیم در عین رجزخوانی؟ همه با هم، یعنی هیچ کدام؟ حکومت اسلامی در باره نوع رابطه با آمریکا مدت‌هاست در میان ایدئولوژی و دیپلماسی سرگردان بوده است. اگر حفظ نظام "اوجب واجبات" است، اگر شبح سرنگونی همچنان بالای سر نظام اسلامی می‌چرخد، چه باید کرد؟ باید همچنان به ارکان ایدئولوژیک - سیاسی شکست‌خورده چسبید؟ یا برعکس، باید ایدئولوژی را در پیشگاه "دیپلماسی" قربانی کرد که چیزی نیست جز تسلیم کامل "نایب امام" در مقابل "شیطان بزرگ"، دست کشیدن از پروژه زیرزمینی ساخت سلاح هسته‌ای و ساختن موشک‌های بالستیک، کنار گذاشتن فکر بازسازی

تتمه نیروهای نیابتی و همه اینها یعنی به‌جا آوردن
یک نماز میت دیگر این بار بر سر جنازه ارکان
ایدئولوژیک - سیاسی نظام.

همین وضعیت است که خامنه‌ای را مجبور کرده
است بعد از دیدار ترامپ و نتانیاهو باز هم پشتک وارو
بزند. او که چندی پیش حاضر شده بود با آمریکا
حتی "معامله" کند، این بار اعلام کرد اصلاً "با یک
چنین دولتی مذاکره نباید کرد. مذاکره کردن عاقلانه
نیست، هوشمندانه نیست، شرافتمندانه نیست."

سیاست دوپهلوی و سرگردانی و پشتک وارو زدن‌های
خامنه‌ای در قبال آمریکا تجسم تمام‌عیار موقعیت
بحرانی و بن‌بست کل نظام اسلامی است. بحران و

بن‌بستی که با نظام اسلامی متولد شده است و با مرگ این نظام پایان خواهد یافت.

هذیان فاشیستی ترامپ در باره آوارگان غزه در جریان دیدار با نتانیاهو، دونالد ترامپ در مقابل چشمان حیرت‌زده مردم جهان وانمود کرد که دو ماه تمام در فکر آوارگان غزه خوابش نمی‌برده و بالاخره راهی برای نجاتشان پیدا کرده است! طرحش برای غزه و آوارگان غزه چیست؟ آمریکا، یعنی او و هم‌طبقه‌ای‌های مولتی‌میلیاردرش مالک غزه خواهند شد؛ آنجا را پاک‌سازی خواهند کرد؛ هزاران شغل ایجاد خواهند کرد و غزه را به منطقه ساحلی تفریحی، جایی شبیه ریویرای ایتالیا تبدیل خواهد کرد!

مردم آواره غزه کجا می‌روند؟ برای آنها قطعه زمین‌های مناسبی در گوشه‌وکنار جهان پیدا خواهد کرد؛ با پول زیاد برایشان خانه‌های زیبا خواهد ساخت؛ آوارگان غزه در آن قطعه زمین‌ها در خانه‌های خوب شاد خواهند بود، لذت خواهند برد، تیر نخواهند خورد، کشته نخواهند شد و دیگر هرگز نخواهند خواست به غزه برگردند! این یعنی کوچ اجباری نزدیک دو میلیون انسان. یعنی پاک‌سازی جمعیتی همدست جنایت‌کارش قبلاً آواره کرده است. یعنی جنایت علیه بشریت.

وقتی پرسیدند چه کسانی در آن ساحل تفریحی ساکن خواهند شد؟ جواب ساده بود. بسیار ساده:

”مردم جهان“! منظورش از مردم قاعدتاً مولتی میلیاردهای جهان، پولدارهای جهان است که در کنار لاس‌وگاس آمریکا و ریویرای ایتالیا، ساحل تفریحی جدید و زیبایی برای لذت‌بردن از زندگی خواهند داشت. ساحلی که در آن ترامپ بسازیفروش بر روی ویرانه‌های باقیمانده از بمباران ارتش نتانیاهو، کازینوها، هتل‌ها، زمین‌های گلف و برج‌های مجلل ساخته است. ویرانه‌هایی که زمانی سرپناه انسان‌ها بوده است، ویرانه‌هایی که هنوز اجساد کشته‌شده‌ها زیرش دفن هستند!

دونالد ترامپ هم مولتی‌میلیاردر است. هم در رأس قدرتمندترین کشور جهان سرمایه‌داری لم داده است. هم یک دروغگوی قهار است آن‌چنان

که می‌تواند در باره دروغ‌های قبلی‌اش هم دروغ بگوید. هم عادت دارد ۲۴ ساعته فرمان اجرایی برای پایمال کردن حقوق انسان‌ها صادر کند. هم یک فاشیست است که اگر فضا پیدا کند که نمی‌کند کمتر از هیتلر و موسلینی نیست. هم یک سایکوپث است. هم یک شیاد است. هم هذیان‌گوست و درعین حال یک مشنگ تمام‌عیار هم هست و به دلیل تجمیع همه این مشخصات در کالبدش، این موجود اگر مهار نشود، برای جامعه، برای طبیعت، برای آب‌وهوا، برای گیاهان زیان‌بسته، برای حیوانات و حیات‌وحش می‌تواند بسیار خطرناک باشد.

چرندیات ترامپ در باره آینده غزه و آوارگانش، علی‌رغم تبهکارانه و جنایت‌کارانه بودنش، آن‌چنان

مضحک است که از همان لحظه خروج از دهانش با طوفان جوک و طنز و تمسخر و کاریکاتور استقبال شد. اما درعین حال صرف چنین اظهاراتی نشان می‌دهد که از لجنزار سرمایه‌داری چه اعجوبه‌هایی با چه افکار پلیدی می‌توانند بیرون بیایند. افکاری که حتی اگر یک هزارمش عملی شود، دنیا به منجلابی خونین تبدیل می‌شود. افکاری که نباید بگذاریم حتی یک گام هم در جهت عملی شدن بردارد.

۲۰ بهمن ۱۴۰۳، ۸ فوریه ۲۰۲۵

منتشر شده در انترناسیونال شماره ۱۱۱۵

درس‌های انقلاب شکست‌خورده ۵۷

برای انقلاب زن‌زندگی آزادی

میزگرد با: حمید تقوایی - اصغر کریمی - کاظم نیکخواه

این روزها در ایران همه، از راست و چپ و جمهوری اسلامی در مورد انقلاب ۵۷ حرف می‌زنند. به این دلیل سراغ سه تن از اعضای رهبری حزب کمونیست کارگری رفتیم که "تصادفاً" هر سه از زندانیان سیاسی رژیم شاه بودند.

انترناسیونال: ۴۶ سال از سالگرد انقلاب ۵۷ می‌گذرد. جمهوری اسلامی آن را پیروزی انقلاب می‌نامد و به آن اسم انقلاب اسلامی داده است. بسیاری از رسانه‌ها و صاحب‌نظران و حتی افکار عمومی در ایران و جهان

نیز تحولی که در ۵۷ رخ داد را انقلاب اسلامی می‌نامند؟ آیا با این نام‌گذاری موافقید؟

حمید تقوایی: این نام‌گذاری یا از سر سطحی‌نگری و ناآگاهانه است و یا امری آگاهانه است برای پوشاندن حقیقت. بخشی از مردم و برخی رسانه‌ها جزء گروه اولاند و دولت‌ها و صاحب‌نظران و اتاق‌های فکر آنان در زمره گروه دوم. اما حقیقت آن است که آنچه در ۵۷ اسلامی بود ضدانقلاب بود و نه انقلاب. مردم، مانند امروز، برای در هم شکستن اختناق و دیکتاتوری و آزادی و رهایی به‌پاخاسته بودند. انقلاب با اعتراضات خارج از محدوده نشینان علیه مأموران شهرداری که با بولدوزر آلودگ‌هایشان را بر سرشان خراب می‌کردند و با شب‌های شعر اعتراضی در دانشگاه‌ها

شروع شد و با اعتصاب کارگران نفت و نهایتاً با قیام ۲۲ بهمن که علی‌رغم خواست و تلاش‌های خمینی و دار و دسته‌اش شکل گرفت، توانست طومار نظام سلطنتی را در هم بپیچد. اما انقلاب به‌هیچ‌وجه با قیام بهمن متوقف نشد. هنوز یک ماه از سرنگونی رژیم سلطنتی نگذشته بود که تظاهرات گسترده‌ای علیه حجاب اجباری در تهران شکل گرفت با شعار "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم". این شعار به شکل نمادینی نشان‌دهنده واقعیت مهمی در مورد مضمون و اهداف انقلاب و همچنین نیروی اسلامی مدعی رهبری آن بود. این واقعیت که انقلاب ۵۷ حرکتی به‌پیش بود برای آینده‌ای بهتر و برعکس، اسلاميون به‌قدرت‌رسیده، نیرویی ارتجاعی بودند برای به عقب کشیدن جامعه.

همانطور که امروز مبارزه زنان علیه حجاب و آپارتاید جنسیتی از صرف حق آزادی پوشش و حتی رفع تبعیض جنسیتی فراتر می‌رود و نشانه عمق انسانی و رهایی‌بخش انقلاب جاری علیه کل نظام جمهوری اسلامی است، اولین اعتراض توده‌ای زنان علیه حجاب نیز بیانگر مضمون و اهداف پیش‌رو و مترقی، و تداوم انقلاب ۵۷ علیه حکومت نوپایی بود که در واقع برای مقابله با این اهداف به قدرت رانده شده بود.

اعتراضات و مقاومتی که بعد از خیزش زنان در اسفند ۵۷ علیه حجاب شکل گرفت به روشنی نشان می‌دهد که خمینی و اسلاميون تازه به قدرت رسیده نه تنها ربطی به اهداف و خواست‌های انقلابی مردم نداشتند؛

بلکه در نقطه مقابل آن بودند. تشکیل شوراهای در کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها و بخش‌های دیگر از جامعه، تظاهرات و تجمعات کارگران در بخش‌های مختلف به‌ویژه اعتراضات کارگران بیکار، مقاومت مسلحانه مردم کردستان در مقابل حکومت اسلامی، گسترش و بسط نفوذ سازمان‌ها و نشریات چپ و آزادی‌خواه که در مقابل جمهوری اسلامی از اهداف و خواست‌های انقلابی مردم حمایت می‌کردند، شکل‌گیری یک جنبش مقاومت سراسری در دانشگاه‌ها، و کلاً جنب‌وجوش جامعه‌ای که بعد از کنارزدن سلطنت، خواهان تحقق اهداف و آرمان‌های انقلابی خود بود، همه‌وهمه بیانگر انقلابی بود که نه تنها به حکومت اسلامی تن نمی‌داد؛ بلکه فعال و پیگیر و در یک سطح گسترده به مقابله با آن برخاسته بود.

جمهوری اسلامی تنها بعد از قریب به دو سال و نیم،
آن هم به کمک معرکه سفارت گیری، جنگ با عراق
و نهایتاً با تیغ کشیدن بروی جامعه در ۳۰ خرداد
۶۰ و اعدام‌های گسترده در دهه ۶۰، توانست انقلاب
را سرکوب نماید و قدرت جهانی خود را تثبیت
کند. ضدانقلاب اسلامی در واقع تداوم ضدانقلاب
سلطنتی برای مهار جامعه‌ای بود که می‌خواست
دیکتاتوری و بی‌حقوقی و فقر را ریشه کن کند. دقیقاً
به‌خاطر این پتانسیل زیرورکننده انقلاب ۵۷ بود که
دولت‌های غربی که ماهیت چپ و رادیکال انقلاب
۵۷ را تشخیص داده بودند، در کنفرانس گوادلوپ
تصمیم گرفتند نیروهای اسلامی را به جلو برانند.
خمینی را به فرانسه بردند و زیر نورافکن قرار دادند

و عکسش را در ماه انداختند و در مقابله با انقلاب مردم، تحولی را معماری کردند که به سلطه هارترین و ضد انسانی‌ترین دیکتاتوری که جامعه ایران به خود دیده است منجر شد.

انترناسیونال: راست‌های سلطنت‌طلب، کمونیست‌ها و چپ‌ها را مقصر سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن خمینی معرفی می‌کنند و از همین حالا اعلام کرده‌اند اگر به قدرت برسند با چپ‌ها تسویه حساب می‌کنند و حتی وعده محاکمه و زندانی کردن چپ‌ها را هم داده‌اند و از اعدام آنها هم اینجا و آنجا حرف می‌زنند. این ارزیابی سلطنت‌طلب‌ها در تحلیل شما چه جایی دارد؟

اصغر کریمی: می‌توان چشم‌ها را بست و همه حقایق مربوط به دوران سلطنت را نادیده گرفت و هر تحلیل و تبیینی ارائه داد. آن وقت چنین تبیینی چیزی جز یک پروپاگاندا سطحی و بی‌مایه نخواهد بود. می‌توان نارضایتی یک جامعه چند ده‌میلیونی و یک انقلاب توده‌ای را به نارضایتی خمینی و یک قشر بی‌ربط به جامعه نسبت داد و یا کمونیست‌ها را مسئول سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن جریان اسلامی معرفی کرد و از هر نوع برخورد جامعه‌شناسانه و علمی خودداری کرد. گویی مردم نه به استبداد و بی‌حقوقی اعتراض داشتند، نه به فساد دربار، نه فقر و شکاف طبقاتی. گویی مردم طرف‌دار ساواک و ثابتی و شکنجه و اعدام و خفقان بودند و انقلاب نه محصول شرایط حاکم بر جامعه بلکه حاصل

تصمیم و اراده عده‌ای بود. چنین تحلیل‌هایی یک شاهی ارزش ندارد. صاحبان این تبیین‌ها در واقع با صراحت دارند جامعه آینده مطلوب خود را ترسیم می‌کنند و مخالفین چنین جامعه‌ای را از همین‌الان سزاوار زندان و اعدام می‌دانند. این اوج بی‌ربطی و فاصله این جماعت از جامعه است.

اینها نه احتیاج به تبیین جامعه‌شناسانه و علمی دارند نه توان چنین تبیینی، نه به فاکت‌های تاریخی احتیاج دارند و نه به حتی قانع کردن کسی. پایه اجتماعی اینها به‌ویژه در دو سال گذشته به مستی چاقوکش و شعبان بی‌مخ محدود شده و اینها به استدلال و منطق احتیاج ندارند. چماق لازم دارند! آیا این جماعت شعور بالای یک جامعه به‌پاخاسته را

نمی‌شناسند؟ چرا به خوبی می‌شناسند. شعور جامعه و تجارب بالای سیاسی مردم به‌ویژه هزاران فعالی که نقشی اساسی در شکل‌دادن به فضای سیاسی جامعه و متشکل کردن مردم دارند، را می‌شناسند؛ اما خود را در مقابل اینها شکست‌خورده می‌بینند. از نفرت مردم از هر نوع ساواک و سرکوب و بی‌حقوقی و از هر نوع حکومت از بالای سر مردم اطلاع دارند و به همین دلیل است که به تهدید و لمپن‌بازی و فحاشی روی آورده‌اند. شکست‌های سیاسی پی‌درپی در طول سالیان گذشته، شکست انواع نهادهای بی‌پایه‌ای که ساختند و نگرفت، تاکتیک‌های سیاسی که اتخاذ کردند و نگرفت، ناتوان از شکل‌دادن به حتی یک سازمان کوچک جدی و ریزش سریع حامیان و هواداران خود و طیفی که بالقوه نیروی آنها بودند

به‌ویژه به دنبال انقلاب زن، زندگی، آزادی، آنها را بیشتر به یک جریان فحاش و لمپن و مرگ بر چپ و مجاهد و هر کس که با آنها نیست تبدیل کرد. از خواننده‌های محبوب و خوشنام انقلاب تا خواننده‌ای مانند پرستو احمدی یا زنان زندانی یا حتی نویسنده‌ای که منقد زمان شاه بوده مورد خشم و فحاشی اینها قرار دارند. اینها نشانه آشکاری از انزوای سیاسی اینها و دلیل تهدید و فحاشی‌شان است. آش آن قدر شور شده که دیگر تفاوتی میان سایبری‌های رژیم و فعالین سلطنت طلب دیده نمی‌شود.

اما اینکه اینها امروز هر اتفاقی را به کمونیست‌ها نسبت می‌دهند دقیقاً به این علت است که کمونیسم امروز یک نیروی قدرتمند سیاسی و پخته و کارآزموده

است. اینها خود در هیچ کارزاری علیه اعدام یا برای آزادی زندانیان سیاسی و یا تجمعات اعتراضی مردم علیه فقر و محرومیت نقشی ندارند، در هیچ تشکل مبارزاتی یا در هیچ بیانیه مبارزاتی که توسط هزاران نفر از فعالین و تشکل‌ها منتشر می‌شود حضور ندارند و می‌دانند و می‌بینند که سرخ‌بسیاری از کمپین‌ها و گفتمان‌سازی‌ها دست کمونیست‌ها است. در نتیجه کمونیست‌ها بیشتر از هر کس دیگر آماج حملات این جماعت‌اند.

انترناسیونال: می‌گویند به شاه باید فرصت داده می‌شد که جبران کند. خود شاه با مشاهده تظاهرات مردمی در مقابل صحنه تلویزیون قرار گرفت و گفت صدای انقلاب را شنیده است. ساواک، این نیروی مخوف

امنیتی را منحل کرد، زندانیان سیاسی مرحله به مرحله آزاد شدند. حتی هویدا را به عنوان مسبب گرانی‌ها و بحران اقتصادی به زندان انداخت. آیا لازم نبود به شاه فرصت داده می‌شد. یادمان باشد او یک فرد لیبرال، شاهپور بختیار، را به نخست‌وزیری برگزید. آیا بهتر نبود چپ‌ها پشت بختیار باشند تا رژیم اسلامی به قدرت نرسد؟

کاظم نیکخواه: شاه نزدیک چهل سال فرصت داشت. این همه سال برای شنیدن صدای مردم کافی نبود؟ بله وقتی که در سال ۵۷ دستگاه حاکم فهمید که توان مقابله با انقلاب مردم را ندارد شروع به عقب‌نشینی‌هایی کرد که بعضی را شما اشاره کردید. اما آن زمان دیگر بسیار دیر شده بود. آیا همین امروز

اگر جمهوری اسلامی در برابر مردم عقب‌نشینی‌هایی
بکند باید ساکت شویم و به آن فرصت بدهیم
که به حکومتش ادامه دهد؟ طرف‌داران حکومت
عیناً این را از مردم می‌خواهند. مردم هزار بار حق
داشتند یک‌ذره به حکومتی که جز خفقان و چپاول
و یکه‌تازی ساواک و دیکتاتوری برای آنها به ارمغان
نیآورده بود، اعتماد نداشته باشند. مردم می‌خواستند
از فقر و خفقان و سلطه یک‌مشت اشراف و درباری
از خودمتشکر و انحصارگر خلاص شوند. از نظر همه
مردم اگر به چنین حکومتی فرصت داده می‌شد باز
هم به همان روال دیکتاتوری و حتی انتقام‌گیری از
مردم بازمی‌گشت. تجربه پنجاه سال سلطنت پهلوی
این ارزیابی را کاملاً تأیید می‌کرد.
کلاً این نوع بحث‌ها از جانب مدافعان سلطنت و

جریانات راست مطرح می‌شود. عده‌ای هم البته از سر نفرت از جمهوری اسلامی و ناآگاهی از منطق مبارزه و انقلاب به دنبال آن می‌افتند. در انقلاب و هر جنگ و مبارزه‌ای، هرکس که در لحظه عقب‌نشینی دشمن، فرمان عقب‌نشینی متقابل بدهد، بازنده است و نشان می‌دهد که هیچ‌چیز از مبارزه نفهمیده است. بله روی کار آمدن بختیار پرچم تسلیم توسط محمدرضا شاه بود. مردم به خیابان آمده بودند که شاه را سرنگون کنند. چرا باید با اولین عقب‌نشینی حکومت به خانه می‌رفتند؟ برعکس می‌بایست جلوتر می‌رفتند. می‌بایست محکم فریاد مرگ بر شاه سر می‌دادند که دادند. اینکه خمینی توانست سکان را به دست بگیرد و حکومت صدارت سرکوبگرتری چون جمهوری اسلامی را سر کار بیاورد، به این دلیل نبود که مردم

به بختیار و شاه فرصت ندادند و در برابر حکومت عقب نشستند. بلکه برعکس به این دلیل بود که به اندازه کافی جلو نرفتند و کل سنت‌ها و پایه‌ها و ارزش‌های این حکومت را مورد تعرض قرار ندادند. سنت‌هایی مثل مذهب رسمی، عدم آزادی بیان و حق تشکل، بی حقوقی احزاب، انحصارگری یک اقلیت اشرافی و حکومتی، شکاف عمیق طبقاتی. اینها پایه‌های حکومت پهلوی بود و انقلاب این‌ها را به خوبی نمی‌شناخت و به طور همه‌جانبه مورد تعرض قرار نداد. چپ جامعه با دفاع از آزادی زنان، اداره شورایی، و آزادی بیان به درجه‌ای تلاش کرد که وارد این عرصه از جدال بشود و جریان اسلامی را عقب بزند. دو سال اول بعد از سرنگونی شاه صحنه جدال میان چپ و راست بود. اما خمینی به قدرت رسیده بود

و به دلیل ده‌ها سال خفقان آریامهری بر خلاف دوره کنونی و وجود حزبی عمیق و آگاه و با برنامه روشن مثل حزب کمونیست کارگری، چپ آن زمان توان و رادیکالیسم و بنیه کافی برای عقب زدن اسلامی‌ها را نداشت و بعد از دو سال جنایت و جنگ و سرکوب، جمهوری اسلامی توانست خود را روی خون و آتش سرپا نگه دارد.

انترناسیونال: چرا در ایران سال ۵۷ انقلاب شد. آیا "سرعت مدرنیسم" زیاد بود و "جامعه سنتی" آن دوره تحمل این‌همه پیشرفت را نداشت؟ آیا شاه به دلیل در افتادن با آمریکا بود که مورد غضب قرار گرفت؟ به هر حال این تبلیغات، با همه ساده‌انگاری، توسط راست‌های سلطنت طلب به سوی جامعه پرتاب می‌شود. بسیاری معتقدند اگر جمهوری اسلامی

جایگزین حکومت شاه نمی‌شد حالا ما با جامعه‌ای مرفه‌تر، آزادتر و در رابطه بهتر با دنیا روبرو بودیم؟ با بروز مشکلات اقتصادی داخلی، دنیای غرب به کمک اقتصاد ایران می‌شتافت، جنگ ایران و عراق اتفاق نمی‌افتاد و تروریسم جمهوری اسلامی منطقه را به آتش نمی‌کشید و غیره. چطور می‌توان علی‌رغم این واقعیات از انقلاب ۵۷ در مقابل ادعاها و تبلیغات جمهوری اسلامی و سلطنت‌طلب‌ها دفاع کرد؟

حمید تقوایی: جامعه ایران از انقلاب مشروطه که جنبش عظیمی علیه استبداد قرون وسطایی قاجار و خواهان عدالت‌خانه و قانون اساسی‌ای مانند قانون اساسی بلژیک بود تا امروز که پرچم اولین انقلاب زنانه تاریخ را برافراشته، میل عمیق خود را به مدرنیسم

و تمدن غربی نشان داده است. خیزش‌های اجتماعی سده اخیر ایران همه مبین همین جهت‌گیری و میل عمیق توده مردم به مدنیت و مدرنیسم و فرهنگ پیشرو است. در مقابل، این نظام‌های استبدادی سلطنتی با اتکا به مذهب و آخوندها، از شیخ فضل‌الله نوری در انقلاب مشروطه تا آیت‌الله کاشانی در جنبش ملی کردن صنعت نفت و تا خمینی در انقلاب ۵۷، بوده‌اند که در برابر حرکت جامعه به سوی یک نظام مدرن مدنی و رها شده از سلطه شاه و آخوند و تابوی "خدا شاه مهین" ایستادگی می‌کردند. انقلاب ۵۷ به این دلیل شکل گرفت که جامعه تاب تحمل نه مدرنیسم بلکه دیکتاتوری سلطنتی را نداشت. انقلاب ۵۷ را نه خان‌ها و ملاکین ضد اصلاحات ارضی که خمینی آنها را نمایندگی می‌کرد، بلکه

توده کارگران و دهقانان از هستی ساقط شده‌ای رقم زدند که جز بی حقوقی و فقر و سرکوب نصیبی از اصلاحات ارضی نداشتند. اگر جمهوری اسلامی اختناق سیاسی شاهنشاهی را به بی حقوقی اجتماعی و به خصوصی‌ترین زوایای زندگی مردم بسط داد این خود حاصل اختناق بود که در تمام دوره پهلوی کوچک‌ترین حرکت و تشکل و اعتراض پیشرو و مترقی را با شدیدترین سرکوب‌ها پاسخ داده بود. عروج اپوزیسیون ارتجاعی شاه در انقلاب ۵۷ حاصل ناگزیر سرکوب سیستماتیک نیروهای اپوزیسیون مترقی به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد بود. خود حکومت شاه خالق خمینی و اپوزیسیون ارتجاعی‌ای بود که از رانت مذهبی برخوردار بودند. مذهب و سلطنت گاه در اپوزیسیون و گاه در کنار، و همواره عملاً دست

در دست همدیگر، جامعه را به صلابه کشیده‌اند و همواره، از انقلاب مشروطه تا امروز، گرایش عمومی جامعه به مدرنیسم و مدنیت و فرهنگ و مناسبات پیشرویی که در غرب نمایندگی می‌شود، توده مردم را در مقابل ارتجاع سلطنتی و مذهبی هر دو قرار داده است.

به نظر من انقلاب ۵۷ هم علیه نظام سلطنتی بود و هم در ادامه خود علیه جمهوری اسلامی. انقلاب در یک سال اول، از شورش خارج از محدوده‌نشینان در اواخر سال ۵۶ تا قیام بهمن ۵۷، علیه نظام سلطنتی بود و در دو سال و نیم بعد، از خیزش زنان علیه حجاب اجباری در اسفند ۵۷ تا سرکوب ۳۰ خرداد ۶۰، علیه جمهوری اسلامی. امروز انقلاب زن، زندگی،

آزادی در واقع عروج و نقطه اوج خیزش انقلابی‌ای است که با جنبش زنان در اسفند ۵۷ کلید خورد.

این تداوم را در برخورد ضد انقلابیون امروز و دیروز نیز می‌توان ردیابی کرد. جمهوری اسلامی انقلاب زن، زندگی، آزادی را فتنه می‌نامد و سلطنت‌طلبان انقلاب ۵۷ را! سلطنت‌طلبان سیاست‌های آن روز دولت آمریکا را علت انقلابی که آنان را به زیر کشید می‌دانند و جمهوری اسلامی سیاست‌های امروز دولت آمریکا را علت انقلاب امروز. آنچه ارتجاعیون دیروز و امروز فتنه می‌نامند در واقع فریاد جامعه به تنگ آمده‌ای است که از مقطع انقلاب مشروطه تا امروز خواهان آزادی و رفاه و برابری و برخورداری از زندگی در خور شأن انسان بوده است. بله، اگر خمینی و دار

و دست‌هایش به قدرت نمی‌رسیدند فاجعه جمهوری اسلامی اتفاق نمی‌افتد همانطور که اگر کودتای ۲۸ مرداد نمی‌شد اختناق آریامهری بر جامعه مسلط نمی‌شد و یا اگر کودتای رضاخانی آخرین آثار انقلاب مشروطه را از جامعه نمی‌زدود و مجلس را به فرمالیته تبدیل نمی‌کرد هیچ یک از این اتفاقات نمی‌افتاد.

اما تاریخ را با حدس و گمان نه می‌توان توضیح داد و نه از آن درس گرفت. مردمی که علیه حکومت شاه به پا خاستند علیه شرایطی قیام کردند که دیگر توان تحمل آن را نداشتند، همانطور که جامعه امروز ایران دیگر تاب تحمل جمهوری اسلامی را ندارد. انقلاب یک پدیده عینی است که در میل عمیق جامعه به رهایی و آزادی ریشه دارد. قضاوت امروز

ما در مورد انقلاب ۵۷ همانطور که قضاوت آیندگان در مورد انقلاب جاری، بر روند و نتایج این تحولات عمیق برخاسته از شرایط عینی هر دوره تأثیری ندارد.

تا آنجا که به احزاب و نیروهای سیاسی مربوط می‌شود اعلام موضع در مورد گذشته در واقع موضع‌گیری در مورد تحولات حاضر است. نیروهای اپوزیسیون سلطنتی که انقلاب ۵۷ را اشتباه و توطئه غرب علیه شاه و غیره می‌دانند، همانطور که امروز بر همه عیان شده است، در برابر انقلاب زن، زندگی، آزادی نیز ایستاده‌اند. اما هر نظری در مورد انقلاب ۵۷ داشته باشیم یک چیز مسلم است: جامعه ایران را نمی‌توان به عقب برد، چه ۱۴۰۰ سال و چه ۴۶ سال! آنان که گذشته را بمردم وعده می‌دهند آینده‌ای ندارند.

انترناسیونال: "وارث تاج و تخت"؟! رضا پهلوی می گوید می تواند رهبر دوران انتقالی بشود تا جمهوری اسلامی سرنگون شود بعد از آن برنامه های فراوانی دارد که ایران آباد شود و با دنیا رابطه برقرار شود. او دقیقاً چه می خواهد و عملکردش تاکنون چه بوده؟

اصغر کریمی: کسی یا جریانی می تواند رهبر دوران انتقالی بشود که در دوران قبل از انتقال، رهبر جایی بوده باشد. حضور محسوسی در اعتراضات مردم داشته باشد، نقش قابل توجهی در متحد کردن مردم و فعالین داشته باشد، پرچم خواست های متحدکننده مردم را بلند کرده باشد. رضا پهلوی هیچ کدام از اینها را در کارنامه اش ندارد. نه خودش و حامیانش

نقشی در اعتراضات هر روزه مردم دارند و نه هیچ خواست متحدکننده‌ای را مطرح کرده است. برعکس ایشان خواهان حفظ سپاه و بسیج و اسلام است. این تمایلات درست نقطه مقابل خواست و اراده مردم است. ایشان موفقیتی در پرونده‌اش ندارد؛ ولی به‌اندازه کافی شکست دارد. ریاست شورای ملی را چند سال به عهده داشت؛ اما به‌خاطر ناکامی‌اش استعفا داد. ققنوسی درست کرد؛ اما یک روز هم دوام نیاورد. حامی جریان دست راستی فرشگرد شد؛ اما نه فرشگرد اقبالی کسب کرد نه ایشان از قبَل آن به جایی رسید. طرح وکالت راه انداخت آن‌هم شکست خورد. منشور جورج تاون هم که چند هفته بیشتر طول نکشید و با افتضاح مواجه شد و معلوم شد رضا پهلوی هم آرمان‌ها و پلاتفرم‌هایش علیه مردم و

تفرقه‌انگیز است هم خودش. وقتی با دیگران کارش به جایی نرسید ثابتی، از رؤسای ساواک و شکنجه را رونمایی کرد و همسرش با شعار مرگ بر سه مفسد فعال شد. نقش چماق‌داران رضا پهلوی را نیز در پاسخ به سؤال قبلی توضیح دادم.

نکته مهم دیگر این است که اینها همراه با حمله به کمونیست‌ها انقلاب را هم هر نوع انقلابی را، لعن و نفرین می‌کنند، از جمله انقلاب علیه جمهوری اسلامی را یعنی تنها راهی که قرار است جمهوری اسلامی سرنگون شود. جمهوری اسلامی با کودتا و رژیم‌چنج و دخالت نظامی سرنگون نمی‌شود. با انقلاب توده‌ای سرنگون می‌شود و انقلاب نیروهای انقلابی را به جلو صحنه می‌آورد نه نیروهای مخالف

انقلاب را.

خلاصه کنم با برآمد انقلاب زن، زندگی، آزادی نیروهای رادیکال بیشتر جلو صحنه آمدند، در نتیجه جامعه بیشتر با امثال رضا پهلوی فاصله گرفت و رضا پهلوی و موقعیت رضا پهلوی با سرعت بیشتری تضعیف شد. اما هنوز یک راه مقابل او مانده است. بندوبست با بخشی از سپاه و بخشی از حکومت. تقابل رضا پهلوی و حامیانش با مخالفین جمهوری اسلامی که در همسویی آشکاری با جمهوری اسلامی قرار گرفته است را باید از این دریچه نگاه کرد. او وامانده از جلب توجه فعالینی که صرف نظر از تفاوت‌های فکری و ایدئولوژیک در داخل و خارج کشور به مبارزه علیه جمهوری اسلامی مشغول‌اند،

بیشتر به نیروهایی از داخل حکومت فکر می کند تا نیروهای بیرون حکومت. دست کشیدن از ائتلاف با نیروهای مخالف حکومت و متمایل شدن بیشتر به سپاه و نیروهایی از حکومت. حکومت نیز می داند که تنها جریانی که ظرفیت آلوده کردن فضای مبارزاتی و تضعیف اپوزیسیون انقلابی را دارد رضا پهلوی و دستیاران لمپن او هستند و ارتش سایبری در ابعاد وسیعی وارد ائتلاف غیررسمی با آنها شده است و آنها را باد می زند و فضا را مسموم می کند. این همسویی و ائتلاف غیررسمی تنها راه مقابل رضا پهلوی برای حضور در صحنه است. راهی که بیش از پیش به انزوا و رسوایی او منجر می شود. ستاره اقبال او مدت ها است افول کرده است. او قرار نیست به جایی برسد که به آباد شدن ایران کمک کند. آینده ایران را

انقلاب و نیروهای انقلابی رقم خواهند زد.

انترناسیونال: شما امروز موقعیت چپ در جامعه ایران را اجتماعاً چطور می‌بینید، حزب کمونیست کجای این تصویر قرار می‌گیرد؟

کاظم نیکخواه: من اوضاع کنونی جامعه را از این نظر بسیار مساعد می‌بینم. وقتی از چپ صحبت می‌کنیم، بحث اساساً بر سر یک سری سیاست‌ها، سنت‌ها، ارزش‌ها و خواست‌هاست که در شکل‌ها و احزاب مختلفی نمایندگی می‌شود. در جامعه امروز ایران تمام سیاست‌هایی که چپ و مشخصاً حزب کمونیست کارگری نمایندگی می‌کند می‌شود گفت وسط خیابان است و به یک نیروی اجتماعی تبدیل

شده است. امروز در جامعه بخش عظیمی از مردم به مذهب می‌توان گفت از همان زاویه کمونیست‌ها نقد دارند. یعنی آن را ابزار دزدی و چپاولگری یک اقلیت مفت‌خور می‌دانند. این نقد منحصر به فرد کمونیست‌هاست. جنبش علیه اعدام بسیار گسترده است و یک شعار شناخته شده آن همان است که ما سال‌ها تأکید کرده‌ایم که اعدام قتل عمد دولتی است. دفاع از آزادی‌های بدون قید و شرط سیاسی، آزادی احزاب و تشکل‌ها، حق تشکل و اعتصاب، و آزادی بیان بسیار در جامعه جاافتاده است. برابری زن و مرد، حقوق کودک، درمان رایگان، آموزش رایگان، حمله به سرمایه‌داران مفت‌خور، تعرض به امتیازات طبقاتی یک اقلیت، دفاع از رفاه همگانی، رفع استثمار و بسیاری از جنبه‌های دیگر در شعارهای کارگران و

بازنشستگان و پرستاران و معلمان فریاد زده می‌شود و در بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها بیان می‌شود. خیلی از افراد این‌ها را مواردی عادی و ساده می‌بینند. بله اینها در این جامعه عادی است. اما به همین دلیل بسیار شفاف‌انگیز و هیجان‌انگیز است. اینکه در مبارزات اجتماعی مردم دارند وسیعاً علیه امتیازات طبقاتی و سرکوب و خفقان و بی‌حقوقی زنان و کودکان با بیان روشن و شفاف شعار می‌دهند، بیانیه‌های بسیار عمیق می‌دهند، سخنرانی می‌کنند و تبلیغات می‌کنند، بیانگر فضای چپ و خودآگاه جامعه است و این بیانگر جایگاه قدرتمند چپ جامعه است. بی‌دلیل نیست که جریانات راست و سلطنت‌طلب این‌چنین علیه کمونیست‌ها کف بر دهان آورده‌اند.

ما به‌عنوان حزب کمونیست کارگری در ایجاد و تقویت این فضا بسیار نقش داشته‌ایم و داریم. اما بیشتر از آن خود منطق مبارزه طبقاتی کارگران و معلمان و بازنشستگان و پرستاران و مردم با سیستم چپاولگر و سرکوبگر حاکم است که خیلی از این سیاست‌های رادیکال و چپ را مطرح کرده و جلو آورده است. حزب کمونیست کارگری یک نیروی اجتماعی غیرقابل‌انکار در جامعه است. اما هنوز برای وصل شدن به این دریای خودآگاهی اجتماعی و شکل‌دادن به آینده‌ای انسانی و مرفه در جامعه، فاصله زیادی دارد که باید تلاش کنیم آن را هرچه سریع‌تر پرکنیم و جلوتر برویم.

شنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۳، ۸ فوریه ۲۰۲۵

منتشر شده در انترناسیونال شماره ۱۱۱۵

“بازندگان، جمهوری اسلامی و روسیه‌اند”

مصاحبه نشریه سوسیالیستی “کالدیراچ” در
ترکیه با بهرام سروش، عضو دفتر سیاسی حزب
کمونیست کارگری ایران

سؤال: تشدید تنش‌ها و جنگ‌هایی که هر چه بیشتر
خصلت جهانی به خود می‌گیرند را چگونه می‌بینید؟
نظرتان درباره تحولات در اروپای شرقی، در شرق و
در آسیای جنوب شرقی، در خاورمیانه، آفریقا و سایر
نقاط جهان چیست؟

بهرام سروش: این البته سؤال وسیع و جامعی است،
بنابراین در اینجا تنها می‌توانم بر روی تخصصات
اصلی تمرکز کنم و نظرم را درباره روندهای کلی

بگوییم. دو منطقه اصلی جنگ در حال حاضر، قطعاً
خاورمیانه و اوکراین - روسیه هستند.

در اوکراین ما شاهد تقابل غرب و روسیه هستیم که
جدی‌ترین و خونین‌ترین تقابل پس از پایان جنگ
سرد است. برخلاف بسیاری از دیگر جنگ‌ها، در اینجا
حتی تلاشی ظاهری برای پایان دادن به این خونریزی
مشاهده نمی‌شود. این جنگ صرفاً یک رقابت بین
روسیه و غرب بر سر حوزه‌های نفوذ است که یادآور
خاطرات جنگ سرد است. این جنگی ارتجاعی است
که سرانجام آن از نظر هر کدام، چیزی جز پیروزی
کامل تعریف نمی‌شود. اما علی‌رغم قیل و قال‌های
جنگی، فکر نمی‌کنم هیچ‌یک از طرفین آن قدر دیوانه
باشند که آن را بیشتر از این گسترش بدهند، مثلاً

با پذیرش عضویت اوکراین در ناتو از طرف غرب، درحالی که جنگ ادامه دارد، یا با ورود مستقیم دول متحد روسیه در جنگ. هم‌اکنون نشانه‌هایی از هر دو طرف برای مذاکره و تلاش جهت توافقات مشاهده می‌شود، مثلاً ادعای ترامپ برای پایان دادن به جنگ هنگامی که به ریاست‌جمهوری برسد و پاسخ مثبت اخیر پوتین به پیشنهاد میانجیگری اسلواکی. چنین توافقاتی می‌تواند اشکالی مانند حفظ بخشی از مناطق الحاق شده توسط روسیه و حفظ نفوذ سیاسی و نظامی غرب در اوکراین به صورت عضویت اوکراین در ناتو و اتحادیه اروپا در آینده (چیزی که آن را "امنیت برای اوکراین" می‌نامند) یا توافقاتی نظیر آن به خود بگیرد.

جنگ در خاورمیانه جبهه اصلی دیگری از نبرد میان نیروهای ارتجاعی منطقه‌ای، یعنی دولت اسرائیل با حمایت غرب، از یک طرف، و جریانات اسلامی مانند حماس و حزب‌الله لبنان با حمایت حکومت اسلامی در ایران، از طرف دیگر است. در دل این جنگ، موقعیت دردناک مردم فلسطین و ستم تاریخی‌ای که بر آنان رفته قرار دارد، رنج و ستمی که هر یک از طرفین از آن برای رسیدن به اهداف ارتجاعی خود استفاده می‌کنند. در یک طرف، دولت راست‌گرای اسرائیل و نسل‌کشی‌اش علیه مردم فلسطین، به شکل کشتار ده‌ها هزار نفر از مردم غیرنظامی، از جمله تعداد زیادی کودک، و ویران کردن خانه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و زمین‌های بازی بچه‌ها قرار دارد. در طرف دیگر، جریان ارتجاعی اسلام سیاسی،

به شکل حماس در غزه، حزب‌الله در لبنان و دیگر نیروهای اسلامی مورد حمایت جمهوری اسلامی. جریانات اسلامی، درست مانند دولت نتانیاهو، مخالف راه‌حل دو دولتی برای مردم فلسطین هستند و از رنج مردم فلسطین برای رسیدن به اهداف سیاسی ارتجاعی خود بهره‌برداری می‌کنند. مردم فلسطین برای اینکه شانسی برای آزادی و زندگی در یک دولت مستقل سکولار داشته باشند، ابتدا باید همه این نیروهای ارتجاعی را کنار بزنند. با شکست حماس و رژیم حامی آن در ایران، نیروهای پیشرو و چپ در اسرائیل فضای بیشتری برای مقابله با راست‌گرایان در اسرائیل که از بهانه وجود جریانات اسلامی در فلسطین نیرو می‌گیرند، خواهند یافت. تنها از طریق چنین تحولاتی است که امکان عملی ایجاد یک

دولت فلسطینی پیشرو و سکولار در کنار اسرائیل که از چنگال نیروهای مذهبی ارتجاعی در هر دو طرف رها شده‌اند، می‌تواند به وجود بیاید. دورنمای سقوط جمهوری اسلامی که به دنبال نابودی نفوذ منطقه‌ای آن و نیروهای نیابتی‌اش و بحران‌های عمیق داخلی‌اش، هر چه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، چشم‌انداز آزادی مردم فلسطین را تسریع خواهد کرد.

جنگ‌ها و درگیری‌های جاری را می‌توان به‌عنوان ماحصل رقابت‌ها و تقابل‌های عمیق‌تری بین قدرت‌ها و بلوک‌های اقتصادی و سیاسی اصلی جهان، مانند آمریکا، اتحادیه اروپا، چین، روسیه و غیره که خطر جنگ‌های جهانی فاجعه‌بارتر را افزایش می‌دهند،

تفسیر کرد، گرچه هر جنگ معین دلایل خاص تر و مشخص تر خود را دارد. آیا ما داریم به سوی جهانی خطرناک تر که مشخصه اش جنگ ها و مناقشات از طرف قدرت های سرمایه داری و امپریالیستی، به دنبال رقابت بر سر منابع، بازارها و حوزه های نفوذ، است، می رویم؟ شاید. اما، جهان صرفاً عرصه مانورها و رقابت های قدرت های بورژوازی نیست، و آن ها قطعاً تنها بازیگران آن نیستند. در کنار جنگ ها و مناقشات ارتجاعی، ما همچنین شاهد اعتراضات طبقه کارگر و بشریت تحت ستم برای جهانی بهتر هستیم. در کنار نژادپرستی، عوام فریبی و انواع ایدئولوژی های ارتجاعی، ما همچنین شاهد خواست آزادی، برابری و سوسیالیسم، به عنوان تنها پاسخ به فقر، نابرابری، بی حقوقی و بربریتی که سرمایه داری بر جهان تحمیل

کرده است، هستیم. به عنوان متأخرترین نمونه که در سوریه دیدیم، علی رغم وحشی گری که مردم سوریه چه زیر سلطه حکومت بشار اسد (با حمایت روسیه و جمهوری اسلامی) و چه در دست داعش و سایر نیروهای اسلامی متحمل شده‌اند، مردم سوریه در صفوفی هزاران نفره به خیابان می‌آیند تا اعتراض خود را علیه هرگونه طرح برای ایجاد یک دولت اسلامی اعلام کنند و خواستار سکولاریسم، آزادی و برابری زنان شوند. حرکات دولت‌ها و نیروهای بورژوایی نه در خلاء، بلکه بر متن و متأثر از جدال‌های وسیع‌تر طبقاتی و اجتماعی که ویژگی دائمی جوامع سرمایه‌داری هستند و در نهایت سرنوشت آنها را تعیین می‌کنند، رخ می‌دهد. البته، پیروزی در این مبارزات، خودبه‌خودی به دست نمی‌آید و نیاز به

تلاش‌های آگاهانه انقلابیونی دارد که خود را در رأس این مبارزات قرار داده‌اند.

سؤال: باتوجه‌به سقوط رژیم بعث اسد در سوریه، خلا قدرت در آن کشور و تأثیرات آن بر منطقه، به نظر شما چه اتفاقی افتاده است، چه خواهد شد، و برندگان و بازندگان چه کسانی هستند؟

بهرام سروش: بازندگان اصلی پس از سقوط حکومت اسد، قطعاً روسیه و جمهوری اسلامی هستند. رژیم اسد، بزرگ‌ترین هم‌پیمان جمهوری اسلامی بود که یک کانال برای حمایت حکومت از نیروهای نیابتی‌اش در غزه و لبنان، به‌اصطلاح ”محور مقاومت“، فراهم می‌آورد. جمهوری اسلامی یک دولت ایدئولوژیک

است که تمام هویت خود را بر تقابل با اسرائیل و آمریکا به عنوان دشمنان اصلی خود بنا کرده است. گسترش حضور سیاسی و نظامی آن حکومت در منطقه از طریق نیروی قدس (شاخه خارجی نیروی سپاه پاسداران) از طریق حمایت از نیروهای اسلامی در غزه، لبنان، عراق و یمن، بخشی از این استراتژی و توجیه ایدئولوژیک است.

مردم سوریه، البته از رهائی از حکومت سرکوبگر اسد که با کمک جمهوری اسلامی و روسیه در سال ۲۰۱۱ انقلابشان را غرق در خون کرد، خوشحال اند. با این حال، مردم سوریه به درستی از گروه‌های اسلامی همچون هیئت تحریر شام که ریشه در القاعده و داعش دارد، هراس دارند. اعتراضات در سوریه علیه

ایده یک دولت اسلامی گواه وجود یک حرکت قدرتمند میان مردم سوریه برای سکولاریسم و آزادی‌های سیاسی است.

دولت ترکیه که در پی اهداف ارتجاعی خود، کمک کرد هیئت تحریر شام به قدرت برسد، یک برنده واضح است که سیاست گسترش مداخلات نظامی خود در شمال و شرق سوریه، چه به طور مستقیم و چه از طریق نیروهای نیابتی‌اش مانند ارتش ملی سوریه، را دنبال می‌کند.

دولت اسرائیل، گرچه به دلیل عدم اطمینان از آنچه که ممکن است به دنبال سقوط اسد پیش بیاید، فراخوان‌دهنده سقوط رژیم اسد نبود، پس از

سرنگونی حکومت اسد، به سرعت به نابودکردن امکانات و توانایی‌های نظامی سوریه پرداخت و اشغال بلندی‌های جولان را گسترش داد. درعین حال، احمد الشرع، رهبر هیئت تحریر شام و دولت موقت تحت رهبری این گروه، تلاش کرده است تا به اروپا و آمریکا اطمینان دهد که علی‌رغم اینکه جریانی برخاسته از و با مشخصات القاعده و داعش است، تهدیدی برای منافع غرب نخواهند بود. این اطمینان خاطری است که غرب می‌جوید، و نه اینکه این نیروی ارتجاعی، در صورتی که موفق به شکست مقاومت مردم سوریه و تثبیت و تحکیم خود شود، خطری برای مردم سوریه و زندگی و آزادی‌های آن نخواهد بود.

به نظر من، سقوط رژیم اسد آخرین و مهلک‌ترین

شکست برای حکومت اسلامی ایران بود که سرنوشت آن را تعیین خواهد کرد. همانطور که قبلاً اشاره کردم، با سقوط اسد و پس از شکست‌های حماس و حزب‌الله، آنچه که به اصطلاح "محور مقاومت" نامیده می‌شد در هم شکست. این رویداد، در کنار بحران شدید اقتصادی و سیاسی در داخل کشور و مردمی بی‌قرار و درگیر مبارزه که در جست‌وجوی کوچک‌ترین شکاف‌ها و آسیب‌پذیری‌ها در حکومت برای خیزشی مجدد و سرنوشتی آن هستند، جمهوری اسلامی را در خطرناک‌ترین موقعیت خود قرار داده است.

سؤال: ما شاهد درجه بالایی از تنش بین اسرائیل و ایران، موجی از حملات متقابل و سیگنال‌های جالبی

از صهیونیست‌ها هستیم. درعین حال، تبلیغات علیه ایران در رسانه‌های غربی ادامه دارد. آیا فکر می‌کنید داریم به یک حمله امپریالیستی به ایران نزدیک می‌شویم؟ یا پیش‌بینی می‌کنید که حاکمان ایران در نهایت خود را به پروسه "مصالحه" با تهدید امپریالیستی تحت رهبری اسرائیل - آمریکا - بریتانیا وفق می‌دهند؟

بهرام سروش: با توجه به آسیب‌پذیری و موقعیت به شدت تضعیف شده جمهوری اسلامی، هرگونه "مصالحه" با غرب در واقع دیکته کردن شرایط دولت‌های غربی به جمهوری اسلامی خواهد بود. این به طور مثال می‌تواند خواست برچیدن کامل برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی در قبال لغو

هر مقدار از تحریم‌ها باشد. گرچه امکان حملات نظامی از طرف اسرائیل یا آمریکا به اهدافی در ایران را نمی‌توان منتفی دانست، اما از نظر من، جنگی تمام‌عیار با ایران بعید است. استراتژی غرب در قبال جمهوری اسلامی این است که آن را مهار کند تا دیگر تهدیدی برای منافع آن‌ها در منطقه نباشد. اگر جمهوری اسلامی مجبور به فعالیت در چهارچوب منافع غرب و اسرائیل شود، غرب چه بسا می‌تواند با آن همکاری کند. درعین حال، حکومت اسلامی هیچ‌گاه نمی‌تواند امیدوار باشد بدون تغییراتی اساسی در ایدئولوژی‌اش (اسلام سیاسی و ضدآمریکایی‌گری) و شیفتی کامل به طرف غرب، در جرگه غرب ادغام شود. این معضلی است که حکومت اسلامی از آغاز خود با آن مواجه بوده است. اسلام‌گرایی و خصومت

با غرب بخشی از هویت ایدئولوژیک و سیاسی حکومت اسلامی است. اما کوچک‌ترین تغییر در اینها آغازگر حرکتی دومینویی در رژیم خواهد بود که در نهایت به انحلال آن منجر می‌شود. کلاً، گذشته از این، باید به‌خاطر داشته باشیم که خطر اصلی‌ای که جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند، نه خارجی، بلکه داخلی است: از سوی مردمی که برای سرنگونی کامل حکومت مبارزه می‌کنند. تحولات اساسی پیش رو، به نظر من، در اینجا رخ خواهند داد. شکست‌های رژیم در منطقه و انزوای بین‌المللی آن این فرآیند را تسریع می‌کند.

سؤال: آینده مقاومت فلسطینی و مسئله مردم فلسطین را چگونه ارزیابی می‌کنید، مردمی که یکی

از ستم‌دیده‌ترین ملت‌ها در سطح ملی - فرهنگی -
انسانی در منطقه هستند؟

بهرام سروش: از زمان تأسیس دولت اسرائیل، مردم
فلسطین از موقعیتی انسانی محروم بوده‌اند. دولت
اسرائیل همواره از ستم تاریخی بر یهودیان برای
توجیه ستم بر فلسطینی‌ها استفاده کرده است.
به‌ویژه، راست‌گرایان مذهبی در اسرائیل مخالف
تشکیل یک دولت فلسطینی مستقل بوده و خواستار
نابودی کامل فلسطینی‌ها بوده‌اند. در تاریخ معاصر،
به‌ویژه پس از به‌قدرت‌رسیدن جمهوری اسلامی در
ایران، جنبش ارتجاعی اسلامی در خاورمیانه از مسئله
فلسطین و ظلم‌هایی که مردم فلسطین متحمل
شده‌اند، برای اهداف ارتجاعی خود بهره‌برداری کرده

است. هیچ کدام از طرف‌های این درگیری - دولت راست‌گرای اسرائیل و اسلام‌گرایانی مانند حماس و جهاد اسلامی - خواهان حل مسئله فلسطین نیستند. در واقع، موجودیت سیاسی آن‌ها و رشدشان بستگی به این دارد که مسئله فلسطین حل نشده باقی بماند. مرتجعین در هر دو طرف این جدال از یکدیگر تغذیه می‌کنند، درحالی که مردم فلسطین قربانی این وضعیت هستند.

حماس در تلاش برای تضعیف و تخریب پروسه "توافقات ابراهیم" و نزدیکی فزاینده بین دول عربی و اسرائیل، در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حمله‌ای تروریستی علیه شهروندان عادی اسرائیلی سازمان داد که طی آن تعداد زیادی را کشته و افراد بی‌گناهی را (که

بسیاری از آنان جوانان اسرائیلی حامی امر مردم فلسطین بودند) به گروگان گرفت. برای حکومت به همان درجه تروریست نتانیاهاو، این حمله یک مائده آسمانی و فرصت تاریخی‌ای بود که به آن اجازه داد تا جنگ نسل‌کشی خود را علیه فلسطینی‌ها آغاز کند.

تهاجم نسل‌کشانه حماس به مردم اسرائیل نسل‌کشی رژیم نتانیاهاو در غزه را توجیه نمی‌کند. جنگ با حماس توجیهی برای کشتن هزاران فلسطینی به‌ازای هر تک عضو حماس نیست. این ادعا، چه درست و چه نادرست، مبنی بر اینکه حماس از مردم عادی که در مدارس، بیمارستان‌ها و مساجد پناه گرفته‌اند، به‌عنوان "سپر انسانی" استفاده می‌کند، توجیهی

برای کشتن هزاران شهروند بی‌گناه که بسیاری از آنها سالمندان و کودکان‌اند، و تبدیل خانه‌ها و زیرساخت‌های مدنی و اجتماعی‌شان به خرابه نیست. در جنگ نسل‌کشی رژیم نتانیا‌هو علیه فلسطینی‌ها که با حمایت و توجیه جنایت‌کارانه غرب با صرف میلیاردها دلار پول و سلاح و ادعای ریاکارانه "حق اسرائیل برای دفاع از خود" همراه است، انسانیت قربانی اصلی بوده است.

راه‌حل عملی برای مسئله فلسطین، راه‌حل دو دولت است: تشکیل یک دولت سکولار فلسطینی در کنار یک اسرائیل سکولار. اولین شرط دستیابی به این هدف، همان‌طور که گفتم، پس‌زدن و به حاشیه راندن راست مذهبی در هر دو طرف این مناقشه

است. البته، حق تشکیل یک دولت فلسطینی هنوز به معنای آزادی واقعی و پایان نابرابری‌های طبقاتی نیست. برای این امر نیاز به پیشرفت طبقه کارگر و کمونیسم در فلسطین است که تنها زمانی به طور واقعی می‌تواند آغاز شود که مسئله فلسطین حل شده و یک دولت سکولار فلسطینی تشکیل شود. درعین حال، شکست نیروهای دست راستی اسلامی در جنگ اسرائیل و حماس می‌تواند باعث تسریع افول و سقوط راست سیاسی و مذهبی در اسرائیل (هنگامی که همتایش در جبهه مقابل حذف شده است) شود.

سؤال: در منطقه ما، به طور خاص در خاورمیانه، جایی که یک انقلاب آتی پتانسیل گسترش سریع دارد،

تصویری شکل گرفته که در آن منافع کوتاه مدت و میان مدت مردم در حال مبارزه برای رهائی ملی، مانند مبارزه مردم فلسطین و مردم کرد، حتی اگر تنها در ظاهر، در تضاد است. شما وضعیت خاورمیانه را از دیدگاه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش که لنین به عنوان استراتژی ای برای وحدت تمام کارگران و مردم تحت ستم جهان قبل از جنگ جهانی اول مطرح کرد، چگونه می بینید؟

بهرام سروش: مبارزات ملی در دوران ما همان معنی یا اهمیت مبارزات ملی زمان لنین را ندارند. در دنیای استعماری اوایل قرن بیستم، مبارزات ضد استعماری، جنبش های حی و حاضر و مطرحی بودند که می توانستند به عنوان تضعیف کننده

قدرت دولت‌های امپریالیستی و بورژوازی بین‌المللی
نگریسته شوند. به همین دلیل بود که در استراتژی
کمونیست‌های آن دوره مکان برجسته‌ای داشتند.
توجه به این مبارزات (به‌ویژه در شرق) زمانی که
بلشویک‌ها برای مقابله با قدرت‌های امپریالیستی در
جنگ داخلی روسیه که در پی نابودی دولت بلشویکی
بودند، نیاز به بسیج گسترده‌ترین نیروهای ممکن
داشتند، اهمیت بیشتری پیدا کرد. اما این اقدامات
عملی - سیاسی در پاسخ به مقتضیات مبارزه در
آن زمان، بعدها به سطح اصول در بخش وسیعی از
چپ ارتقا پیدا کرد. این در مورد شعار "حق ملل در
تعیین سرنوشت خویش" نیز صادق است که عمدتاً
به‌عنوان حق مثبت همه ملل برای جدایی و تشکیل
دولت‌های مستقل تلقی شده است، حتی زمانی که

مسئله ملی (یعنی وضعیتی که در آن ستم و تبعیض ملی، همزیستی دو ملت را غیرممکن کرده است) وجود ندارد. رویکرد لنین به مسئله ملی با فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" یک پاسخ تاکتیکی بود به وضعیتی دردناک که ناسیونالیسم ایجاد کرده بود، و متأسفانه جدایی تنها گزینه شده بود.

منصور حکمت، بنیان‌گذار حزب ما و جنبش کمونیسم کارگری، به این مسئله و فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در مطالعه‌ای عمیق تحت عنوان "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" در سال ۱۹۹۴ بر می‌گردد. از نظر منصور حکمت، این شعار که در کمونیسم بسیار ساده به

نظر رسیده است، در واقع پر از ابهام و مشکل و آوانس دادن به ناسیونالیسم است (به عنوان مثال در صحبت از یک "حق" هم‌ردیف با حقوق مثبتی مانند حق زندگی، حق رأی و غیره، و پذیرش غیرانتقادی مفاهیم "ملت" و "تعیین سرنوشت"). البته اینجا فرصت ورود تفصیلی به این بحث منصور حکمت وجود ندارد، اما نکته اصلی حکمت این است که برای کمونیست‌ها ایده پشت فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" نه یک اصل (مانند حقوق مثبت آزادی بیان، حق زندگی، حق آموزش و غیره)، بلکه یک مصلحت سیاسی است در پاسخ به وضعیت دردناک شکاف درون طبقه کارگر که ناسیونالیسم بورژوایی ایجاد کرده است، به منظور رفع یک مانع در مبارزه طبقه کارگر. علاوه بر این، همان‌طور که

خود لنین اضافه می‌کند، پذیرش حق یک ملت برای جدایی و تشکیل دولت مستقل لزوماً به معنای توصیه به جدایی نیست. به همین دلیل است که برنامه حزب ما از این فرمول استفاده نمی‌کند، بلکه موضع حزب را برای رفع ستم ملی و در قبال "مسئله کرد" به طور مشخص بیان می‌کند. مفید خواهد بود که چند بخش از این قسمت برنامه را برای توضیح بیشتر موضع حزب ما در مورد مسئله ملی نقل کنیم: "حزب کمونیست کارگری برای رفع کامل هر نوع ستم ملی و هر نوع تبعیض برحسب ملیت در قوانین کشور و عملکردهای دولت مبارزه می‌کند. حزب کمونیست کارگری هویت ملی، عرق ملی و ناسیونالیسم را افکار و تمایلاتی بسیار عقب‌مانده، مخرب، و مغایر با اصالت انسان و آزادی و برابری

انسان‌ها می‌داند و با هر نوع تقسیم‌بندی ملی ساکنین کشور و هر نوع تعریف هویت ملی برای مردم قاطعانه مخالف است. حزب کمونیست کارگری خواهان برقراری نظامی است که در آن کلیه ساکنین کشور مستقل از ملیت یا احساس تعلق ملی خویش، اعضای متساوی‌الحقوق جامعه باشند و هیچ نوع تبعیضی چه مثبت و چه منفی در قبال مردم منتسب به ملیت‌های خاص معمول داشته نشود. حزب کمونیست کارگری تلاش برای جایگزین کردن هویت طبقاتی و انسانی عام و جهانی کارگران بجای هویت ملی را یک وظیفه حیاتی خود می‌داند.

”به‌عنوان یک اصل عمومی، حزب کمونیست

کارگری خواهان زندگی مردم منتسب به ملیت‌های مختلف به‌عنوان شهروندان آزاد و متساوی‌الحقوق در چهارچوب‌های کشوری بزرگ‌تر است که سازمان‌یابی صف‌های قدرتمند کارگری را در عرصه مبارزه طبقاتی تسهیل می‌کند. با این حال در مواردی که پیشینه ستم ملی و تخصیصات میان مردم منتسب به ملیت‌های مختلف هم‌زیستی میان آنها را در چهارچوب‌های کشوری موجود دشوار و مشقت‌بار ساخته باشد، حزب کمونیست کارگری حق جدایی ملل تحت ستم و تشکیل دولت مستقل از طریق مراجعه مستقیم به آرای خود آن مردم را، به رسمیت می‌شناسد.

”نظر به سابقه طولانی ستم ملی بر مردم کرد در همه کشورهای منطقه و سرکوب خونین خواست‌های

حق طلبانه و جنبش‌های اعتراضی و خودمختاری طلبانه در کردستان ایران در رژیم‌های سلطنتی و اسلامی، حزب کمونیست کارگری به‌عنوان یک اصل، حق جدایی از ایران و تشکیل دولت مستقل از طریق یک پروسه انتخاب آزاد و عمومی را برای مردم کردستان به رسمیت می‌شناسد و هر نوع اقدام قهرآمیز و نظامی برای جلوگیری از این انتخاب آزادانه را قویاً محکوم می‌کند. حزب کمونیست کارگری خواهان حل فوری مسئله کرد در ایران از طریق برگزاری یک رفراندوم آزاد در مناطق کردنشین غرب ایران، زیر نظارت مراجع رسمی بین‌المللی است. این رفراندوم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان به‌منظور آشناکردن توده مردم با برنامه و

سیاست و نظرشان در رفراندوم، انجام شود.“

”حزب کمونیست کارگری در هر مقطع تنها در صورتی به جدایی کردستان رأی موافق می‌دهد که قویاً محتمل باشد چنین مسیری کارگران و زحمت‌کشان در کردستان را از حقوق مدنی پیشروتر و موقعیت اقتصادی و مناسبات اجتماعی برابرتر و ایمن‌تری برخوردار خواهد ساخت. موضع رسمی حزب کمونیست کارگری در هر مقطع بر مبنای یک بررسی مشخص از موقعیت موجود و مصالح و منافع کل طبقه کارگر و مردم کارگر و زحمت‌کش در کردستان به طور اخص تعیین خواهد شد.“

(یک‌دنیای بهتر: برنامه حزب کمونیست کارگری)

مسئله فلسطین، ستمی که به مردمی که از

سرزمین‌های خود رانده شده‌اند وارد شده است، البته مسئله‌ای متفاوت از خواست یک ملت برای جدایی و تشکیل یک دولت مستقل است. در بالا من نظرم را در مورد مسئله فلسطین در پاسخ به سؤال قبلی‌تان بیان کردم و اینکه چگونه راه‌حل دو دولتی می‌تواند یک راه‌حل عملی برای پایان‌دادن به ستم علیه مردم فلسطین باشد.

سؤال: استراتژی شما برای گسترش انترناسیونالیسم پرولتری، مبارزه مشترک مردم علیه امپریالیسم و پیشرفت دستاوردهای طبقه کارگر در منطقه ما که شامل قفقاز، بالکان، خاورمیانه و شمال آفریقا به معنای وسیع کلمه می‌شود، چیست؟

بهرام سروش: ما خواستار بیشترین همکاری و همبستگی بین طبقه کارگر و مردم سراسر جهان در مبارزه علیه ستمگران کاپیتالیست هستیم. ما طرفدار انترناسیونالیسم و همبستگی طبقه کارگر هستیم. درعین حال، ما مبارزه خود را به عنوان یک "مبارزه ضد امپریالیستی" تعریف نمی کنیم، به دلیل معنی ناسیونالیستی ای که این مقوله پیدا کرده است. به عنوان سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، ما مبارزه خود را در درجه اول مبارزه‌ای علیه طبقات حاکم و ستمگران "خودی" در داخل می بینیم. در واقع، جنبش ما، کمونیسم کارگری، در نقد سازمان‌های سنتی چپ در دهه ۱۹۸۰، پیروان شاخه‌های مختلف کمونیسم آن زمان که بورژوازی‌های ملت‌های ستمدیده را مترقی می دانستند و از مبارزه مشترک مردم (شامل

به اصطلاح "بورژوازی ملی" علیه امپریالیسم صحبت می‌کردند، شکل گرفت. ما سوسیالیست هستیم و برای سرنگونی سرمایه‌داری، لغو کار مزدی و برای ایجاد فوری یک جامعه سوسیالیستی آزاد و برابر مبارزه می‌کنیم. ما در عین اینکه خواستار بیشترین همکاری و همبستگی بین سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در سراسر جهان هستیم، همچنین باور داریم که همبستگی بین‌المللی واقعی و عملی تنها بین کمونیست‌ها و کارگرانی می‌تواند ایجاد شود که در مبارزه‌شان علیه بورژوازی، در هر جا که هستند، تبدیل به نیرویی شده و پیشرفت کرده باشند.

سؤال: در خاتمه، آیا می‌توانید اطلاعاتی در مورد

آخرین وضعیت مبارزات کارگران، زنان، جوانان، مردم و تمام بخش‌های اجتماعی در حال مقاومت در ایران، و همچنین رشد نیروهای انقلابی و کمونیستی ایرانی در درون جنبش پس از آخرین موج خیزش در ایران با شعار ”زن، زندگی، آزادی“ بدهید؟

بهرام سروش: همانطور که می‌دانید، خیزش انقلابی که در سپتامبر ۲۰۲۲ پس از مرگ مهسا (ژینا) امینی در بازداشت به دلیل عدم رعایت کامل حجاب اسلامی اجباری آغاز شد، بزرگ‌ترین چالش برای حکومت اسلامی در طول عمر ده‌ها ساله‌اش بود که آن را به لبه پرتگاه سرنگونی رساند. رژیم از حملات وحشیانه و سرکوب برای مقابله با اعتراضات استفاده کرد و صدها نفر را کشت و هزاران نفر را زخمی

کرد. با این حال، این حملات موفق نشدند مردم را از اعتراض بازدارند. گرچه توازن نیرو در حال حاضر، به دلیل وحشی‌گری حکومت، اجازه برگزاری اعتراضات خیابانی گسترده را نمی‌دهد (این می‌تواند به زودی تغییر کند)، مبارزه علیه حکومت به اشکال مختلف ادامه دارد: مانند لغو عملی و زیر پانهادن حجاب اسلامی توسط زنان در سطح میلیونی که حکومت از مقابله با آن عاجز بوده است، مبارزات بخش‌های مختلف کارگران، به‌عنوان مثال، در صنعت نفت و کارگران بازنشسته که به طور مداوم حقوق خود را در اعتراضات خیابانی مطالبه می‌کنند، مبارزه زندانیان سیاسی در زندان‌ها و مبارزه خانواده‌های دادخواه که عزیزانشان توسط رژیم اسلامی کشته شده‌اند. این‌ها تنها نمونه‌هایی از اعتراضات گسترده و مداوم مردم

علیه حکومت در سراسر کشور است.

تضعیف شدید حکومت اسلامی در منطقه، به دنبال
از دست دادن نیروهای نیابتی‌اش در غزه و لبنان، سقوط
رژیم اسد در سوریه، فشارها بر نیروهای نیابتی‌اش
در عراق، شکست‌های نظامی متحدین حوثی‌اش در
یمن، انزوای بین‌المللی‌اش و مشکلات داخلی (بحران
اقتصادی عمیق و اعتراضات اجتماعی) رژیم را به لبه
پرتگاه کشانده است. خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی،
در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود به کسانی که
”توی دل مردم را خالی می‌کنند“ (یعنی توی دل صفوف
خود رژیم) هشدار داد. اختلافات بین جناح‌های رژیم
(به اصطلاح ”اصلاح‌طلبان“ و ”اصول‌گرایان“) در حال
تشدید است. کشور به سمت زمین‌گیر شدن و فلج

شدن پیش می‌رود، و پیش‌بینی می‌شود که حکومت به‌زودی حتی قادر به پرداخت حقوق کارکنان دولتی نباشد.

نکته مهمی که باید به آن توجه کرد این است که هرگونه سقوط و فروپاشی آتی حکومت نه در خلأ، بلکه در بستر جامعه‌ای صورت خواهد گرفت که از نفرت و خشم نسبت به رژیم می‌جوشد، مردمی خشمگین که در کمین فرصتی برای خیزشی مجدد برای سرنگونی حکومت هستند. سرنگونی رژیم در نتیجه یک پروسه انقلابی، میدان را برای اپوزیسیون راست بورژوا و آرزوهای آن برای انتقال برنامه‌ریزی شده قدرت از بالا، درحالی که ارکان دولت (نیروهای مسلح، زندان‌ها، دادگاه‌ها و دستگاه اداری بورژوازی)

دست نخورده باقی مانده‌اند، محدود خواهد کرد. از طرف دیگر، سقوط رژیم در نتیجه یک انقلاب، فضا را برای دخالتگری نیروهای چپ و انقلابی و ابتکار عمل طبقه کارگر و توده‌ها خواهد گشود.

چشم‌انداز سقوط حکومت اسلامی (اینکه دقیقاً چه زمانی اتفاق خواهد افتاد را البته نمی‌توان پیش‌بینی کرد) و فرصتی تاریخی‌ای که این امر برای یک دخالتگری رهبری‌کننده از طرف نیروهای کمونیستی و سوسیالیستی، و مشخصاً حزب ما، فراهم می‌کند، ایجاب می‌کند که بالاترین درجه آمادگی را داشته باشیم. حتی بزرگ‌ترین انقلاب‌ها (همانطور که برای مثال در انقلاب‌های ۲۰۱۱ در شمال آفریقا و خاورمیانه و انقلاب ۱۹۷۹ ایران دیدیم) بدون حزب و رهبری

کمونیستی انقلابی به نتیجه نمی‌رسند. این آمادگی به معنای ادامه تحکیم ارتباط حزب با مردم در مقیاسی اجتماعی، از طریق نمایندگی، رهبری و تعمیق مبارزه سازش‌ناپذیر آنان برای سرنگونی حکومت است. تنها نیروهایی که قادرند رادیکالیسم و عمل انقلابی توده‌ها را نمایندگی و رهبری کنند، در عین اینکه موانع و بدیل‌ها و ایستگاه‌های ارتجاعی‌ای که رژیم اسلامی یا اپوزیسیون بورژوازی آن تلاش می‌کنند در مسیر مبارزات مردم قرار دهند، را کنار می‌زنند، می‌توانند اعتماد مردم را برای رهبری انقلابشان جلب کنند. رهبری انقلاب یک ضرورت حیاتی برای کسب قدرت سیاسی در پی سقوط حکومت است. حزب ما خود را برای این چشم‌انداز رهایی‌بخش و تاریخی آماده می‌کند.

۸ ژانویه ۲۰۲۵. ترجمه از متن مصاحبه به انگلیسی.
لینک مصاحبه در نشریه "کالديراج":

<https://kaldirac4.org/iran-isci-komunist-partisi-kaybedenler-rusya-ve-islam-cumhuriyetidir-politburo-uyesi-bahram-soroushla-roportaj/>

شنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۳، ۸ فوریه ۲۰۲۵

منتشر شده در انترناسیونال شماره ۱۱۱۵

پريشان خوابی جمهوری اسلامی به دنبال

شکست طرح ارز "بریکس"

مهران محبی

طرح جایگزین کردن یک ارز واحد میان کشورهای عضو "بریکس" شامل برزیل، روسیه، چین، هند و آفریقای جنوبی و ایران و تعدادی دیگر از کشورهای به اصطلاح متخاصم با آمریکا، با تهدید ترامپ به اعمال تعرفه ۱۰۰ درصدی صدور کالای این کشورها به آمریکا شکست خورد و کنار گذاشته شد.

رؤیابردازی‌های حول این طرح که پس از اعمال تحریم‌های غرب علیه روسیه به دلیل حمله به اوکراین مطرح شده بود، با اولین تهدید ترامپ یکباره به یأس

و سرخوردگی اعضاء آن تبدیل شد.

دلیل شکست این رؤیای تعبیر نشده برای اعضاء "بریکس" روشن است. توان اقتصادی برای چنین اقدامی در مجموع اعضاء آن وجود ندارد. بر اساس برخی آمارها، کشورهای عضو "بریکس" در مجموع یک پنجم کل حجم تجارت جهانی را در اختیار دارند و بیشتر حجم این میزان از تجارت هم با دلار آمریکا انجام می‌گیرد. طبق آمار اداره کل گمرک چین، در سال ۲۰۲۴ ارزش تجارت بین چین و روسیه که با دلار صورت گرفته، رکورد زده و به ۲۳۷ میلیارد دلار رسیده است در حالی که میزان تجارت بین این دو کشور که با "یوان" (پول چین) محاسبه می‌شود نسبت به سال ۲۰۲۳ کاهشی چشمگیر داشته و این به خاطر

تحریم‌های مضاعفی بوده که آمریکا علیه بانک‌هایی که با روسیه تجارت می‌کنند، اعمال کرده است.

بنابراین، طرح جایگزینی ارز واحد در میان کشورهای عضو "بریکس" به جای دلار آمریکا توهمی بیش نبود. حتی در صورت عملی شدنش برای خوداعضاء "بریکس" هم چندان کارآمد و راهگشای مشکلات تجاری آنها نبود. این کشورها شرایط اقتصادی و سیاسی لازم برای پشتوانه ایجاد یک ارز جهانی را ندارند. عمده‌ترین شرایط اقتصادی لازم برای ایجاد یک ارز جهانی، قدرت و ثبات اقتصادی، رشد تولید ناخالص، داشتن دسترسی به اقتصاد کشورهای مهم اقتصادی و داشتن ذخیره‌های بزرگ از طلا است که بتواند ارز موردنظر را پشتیبانی کند و از نظر سیاسی و بین‌المللی نیز دارا بودن یک

بلوک قدرتمند ضروری است.

آمریکا که صاحب قدرتمندترین ارز جهانی موجود است، بعد از جنگ جهانی دوم تا حالا از موقعیت‌های ذکر شده برخوردار بوده و علاوه بر اینکه در حال حاضر بیش از $\frac{1}{3}$ تولید ناخالص داخلی کشورهای جهان با دلار مبادله می‌شود و ۷۵ درصد از مقدار ۶۵ درصدی از کل دلاری که در خارج از آمریکا استفاده می‌شود به صورت اسکناس عمدتاً در کشورهای شوروی سابق و آمریکای لاتین است، امروز ۶۴ درصد از بانک‌های مرکزی جهان از دلار به عنوان ارز ذخیره‌ای استفاده می‌کنند.

در برابر این موقعیت دلار و آمریکا به عنوان توزیع کننده

آن، از کشورهای که عضو "بریکس" هستند و قصد ایجاد ارز واحد جایگزین دلار را دارند، یکی روسیه و از اصلی‌ترین کشورهای "بریکس" است که زیر تحریم و درگیر در جنگ است. ایران دیگر عضو "بریکس" (هرچند اعضاء بریکس آن را به‌خاطر نپیوستنش به FATF به عضویت در طرح ارز واحد موردنظر خود نپذیرفتند) اقتصادش شدیداً بحرانی و به بن‌بست رسیده و متلاشی است.

باین‌حال و در این گیرودار، جمهوری اسلامی بود که شدت توهمات و خیال‌بافی‌هایش بالا گرفته بود و قند در دل سرانش آب می‌شد. ابتدا خامنه‌ای از دولت پزشکیان خواست تا در "بریکس" مشارکت حداکثری کند که به باور او سامانه مالی "بریکس" و تبادلات

مالی با ارزهای کشورهای عضو کمک بزرگی به حل مشکل وابستگی به دلار می کرد؛ پزشک‌یان شتابان به "کازان" سفر کرد و در سخنرانی‌اش از ضرورت ایجاد سازوکارهای مالی برای کاستن از قدرت دلار و دورزدن تحریم‌های اقتصادی حرف زد و به‌طورکلی هلهله در میان همه سران رژیم برپا شد که به یکباره اعضاء "بریکس" جمهوری اسلامی را از مشارکت در ارز واحد به‌خاطر تحریم‌های بانکی و مبادلات مالی ناشی از FATF کنار گذاشتند.

به این ترتیب جمهوری اسلامی توسط نزدیکان منطقه‌ای و بین‌المللی خودش هم در طرح ارز واحد، قبل از آنکه با تهدید ترامپ به کلی کنار گذاشته شود، تحریم شده بود. رژیم حتی در صورت عملی شدن طرح ارز واحد

”بریکس“ هم شانس‌ی برای مشارکت و به قول سرانش استفاده از آن برای دورزدن تحریم‌های آمریکا نداشت و همه ذوق‌زدگی‌ها و بالا و پائین پریدن‌های سرانش بیهوده بود.

حالا چاره‌ای برای سران حکومت جز بیشتر گردن کج کردن در برابر آمریکا باقی نمانده است. از طرفی مانده‌اند که چطور این درماندگی و استیصال را در انظار عمومی توجیه کنند. حرف‌های ضدونقیض می‌زنند، تهدید و تشویق و هر بازی عوام‌فریبانه‌ای می‌کنند تا شاید در باور و افکار عمومی القا کنند که همچنان اقتدار (ادعایی که همواره پوچ بوده است) دارند و تن‌دادنشان به خواست‌های ترامپ را به قیمت یک مذاکره حداقل ”برد، برد“ نشان دهند.

”دست‌به‌دست“ کردن‌ها و شل کن سفت‌کن‌های مقامات حکومتی برای توافق با ترامپ ناشی از وحشت از عواقبی است که بعد از این توافق احتمالی گریبانشان را خواهد گرفت. آمریکا به کمتر از کنار گذاشتن کلی غنی‌سازی هسته‌ای، فعالیت ساخت موشک، دست‌کشیدن کامل از ماجراجویی و جنگ‌افروزی منطقه‌ای و حمایت از گروه‌های تروریستی اسلامی رضایت نمی‌دهد و در صورت حصول چنین توافقی، جمهوری اسلامی سیاست‌ها و ابزارهای تاکتونی حفظ و بقای خود را از دست خواهد داد.

در نتیجه توافق با ترامپ برایشان راهگشا و حلال مشکلاتشان نخواهد بود. خامنه‌ای همین جمعه ۱۹

بهمین در یک سخنرانی در دیدار با فرماندهان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش این "واقعیت" را بیان کرد که مذاکره با آمریکا هیچ مشکلی از جمله مشکلات اقتصادی و معیشتی را حل نمی کند!

دلیل این میزان از وحشت در میان سران حکومت این است که مشکلات و مخمصه‌های رژیم خارج از قاعده‌هایی هستند که حتی با پذیرفتن همه خواست‌های تحقیرکننده ترامپ، به فوریت حل شوند و از میزان فشارها بکاهند. بحران اصلی جمهوری اسلامی عدم مشروعیتش در داخل است که با هیچ توافق و بند و بستنی با دولت‌های خارجی قابل حل نیست و هر عقب‌نشینی و شکستی در جنگ‌ها، نزاع‌ها و مذاکرات منطقه‌ای و بین‌المللی فقط به تقویت اعتراضات در

داخل منجر خواهد شد و ازاین رو است که سران حکومت در حال بسیج و سازماندهی نیروهایشان برای مقابله با خیزش‌های اجتماعی و عمومی قریب‌الوقوع هستند.

جلسه فوق‌العاده سران سه قوه جمهوری اسلامی با حضور بیش از ۶۰ مقام ارشد حکومتی یکی از مهم‌ترین نشست‌های امنیتی اخیر است که طی آن محسنی‌اژه‌ای در مورد تبدیل شدن مشکلات اقتصادی به بحران و ازدست‌رفتن حکومت در صورت ادامه مشکلات و عدم هماهنگی میان مقامات حکومتی هشدار داد.

جمهوری اسلامی در چنین شرایط بحرانی و رو

به سرنگونی قرار گرفته است که نه تن دادن به خواست‌های ترامپ و نه هیچ درجه از عقب‌نشینی و پذیرش شکست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مانع از سقوطش نخواهد شد و به همین دلیل ناامیدانه به آخرین ابزار یعنی تجهیز و آماده‌سازی ماشین کشتار و سرکوب متوسل می‌شود. تلاشی که بدون شک مانند تقلاهای پیشین راه نجاتی در آن نخواهد یافت.

شنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۳، ۸ فوریه ۲۰۲۵

منتشر شده در انترناسیونال شماره ۱۱۱۵

اطلاعیه پایانی پلنوم ۵۹ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

حزب کمونیست کارگری ایران

پلنوم ۵۹ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران در روزهای ۱۱ تا ۱۴ بهمن ۱۴۰۳ (۱ تا ۳ فوریه ۲۰۲۵) با حضور اعضا و مشاورین کمیته مرکزی برگزار شد. در این پلنوم که به صورت آنلاین - ویدئویی برگزار شد اعضا و کادرهای حزب نیز دعوت شده بودند. پلنوم با پخش سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم شروع شد و بعد از سه روز بحث و تبادل نظر و تصمیم گیری های لازم با موفقیت به کار خود پایان داد.

حمید تقوایی لیدر حزب در سخنرانی افتتاحیه به پیام "ما همه با هم هستیم" در کنگره دوازدهم حزب که ۸ ماه قبل از آغاز انقلاب زن زندگی آزادی برگزار شد اشاره کرد و گفت آن پیام فراخوان همراهی و همبستگی به جامعه‌ای بود که چند ماه بعد یکپارچه و متحد در انقلاب زن زندگی آزادی به پا خاست و کل حکومت جمهوری اسلامی را به چالش کشید. او گفت امروز این همبستگی در هزاران جمع و تشکل و شبکه‌های مبارزاتی که در دل جنبش زن زندگی آزادی به میدان آمده‌اند تعیین یافته است و وظیفه امروز حزب همراه و متحد و همبسته کردن هرچه گسترده‌تر و مستحکم‌تر این نهادها و دست‌اندرکاران انقلاب زن زندگی آزادی و جنبش‌های اعتراضی در داخل و خارج کشور است.

به دنبال تصویب آیین‌نامه و دستور جلسات، اصغر کریمی رئیس هیئت اجرایی حزب گزارشی از موضع‌گیری‌ها و رویکرد حزب در این دوره و فعالیت حزب در داخل و خارج کشور ارائه داد. گزارش ارگان‌ها، فونکسیون‌ها و کارزارهای مختلف قبل از پلنوم به اعضا و مشاورین کمیته مرکزی ارسال شده بود. رئیس هیئت اجرایی حزب بر صحت و استحکام مواضع سیاسی، رویکرد اجتماعی و پراتیک گسترده حزب در داخل و خارج کشور تأکید کرد. این مجموعه هم به تقویت جنبش‌های اعتراضی و هم به تحکیم رابطه حزب با فعالین جنبش‌های مختلف منجر شده است. او به‌ویژه به نقش کمیته سازمانده و سازمان جوانان در داخل کشور که به‌طور قابل‌توجهی گسترش یافته‌اند و به تشکیلات خارج کشور حزب، کانال جدید و به

کارزارهای گسترده علیه حجاب و آپارتاید جنسیتی، جنبش علیه اعدام و آزادی زندانیان سیاسی اشاره کرد. همچنین به بهبود قابل توجهی که در فعالیت تشکیلات کردستان حزب ایجاد شده است. او از فعالین حزب در داخل و خارج کشور که با فعالیت شبانه‌روزی خود از یکطرف به تحکیم اتحاد میان فعالین زن زندگی آزادی و شکل‌دادن یا تقویت ظرف‌های مبارزاتی و از طرف دیگر گسترش نفوذ سیاسی و تشکیلاتی حزب مشغول‌اند از جانب حاضرین در پلنوم حزب قدردانی نمود.

حسن صالحی رئیس دفتر سیاسی حزب در سخنرانی خود ضمن اشاره به حضور فعال حزب در جنبش‌های اجتماعی و جبهه‌های مختلف نبرد علیه جمهوری

اسلامی در ایران، از جنبش کارگری و معلمان و
بازنشستگان تا جنبش دفاع از حقوق زنان و کودکان
و جنبش علیه اعدام و جنبش ضد مذهبی، گفت حزب
عملاً نشان داده است که نیروی دلسوز و مؤثری است
که برای تقویت و پیشروی همه این جنبش‌ها تلاش
می‌کند. این حضور فعال در عین حال این امکان را
به وجود آورده که در رابط‌های دوطرفه میان مردم و
فعالین حزب، حزب به عنوان نیروی متحدکننده انقلاب
و قابل اعتماد به مردم شناخته شود. وی در پایان سخنان
خود تأکید کرد که این تنها حزب کمونیست کارگری
است که می‌تواند به تفاوت طبقاتی در جامعه پایان
دهد و کارگران را از چنگال فقر و تنگدستی نجات
دهد چرا که نیروهای راست همگی در فکر استثمار
بیشتر کارگران و قربانی کردن زندگی آنها در خدمت

منافع سرمایه‌داری هستند.

کیان آذر دبیر سازمان جوانان کمونیست با اشاره به شرایط متحول ایران در هشت ماه گذشته که با آغاز جنگ حکومت علیه زنان، گسترش اعدام‌ها و درگیری‌های مستقیم جمهوری اسلامی و دولت اسرائیل، و حمله شدیدتر به معیشت مردم در سطح جامعه آغاز شد، جهت‌گیری و رئوس اقدامات سازمان جوانان کمونیست در این دوره را چنین برشمرد: تأکید بر گفتمان تداوم انقلاب زن زندگی آزادی و فعال نگه‌داشتن تشکل‌ها و دست‌اندرکاران و به‌ویژه نیروهای جوان پیش‌برنده آن برای پشت سر گذاشتن طوفان حملات رژیم به انقلاب؛ و ایجاد، گسترش و استحکام رابطه سیاسی و پراتیک میان این تشکل‌ها و فعالین

حول یک خط رادیکال و متحدکننده. او اضافه کرد که نمایندگی سیاسی جوانان و دانشجویان و دانش آموزان در متن انقلاب زن زندگی آزادی، دخالت در گفتمان‌های کلان سیاسی موجود، و تسریع روند پرورش و آموزش سیاسی و پراتیک کادرهای جوان کمونیست کارگری در داخل کشور از محورها و اقدامات این دوره سازمان جوانان بوده است.

به دنبال این سخنرانی‌ها مسئولین کمیته‌های سازمانده، کردستان، آذربایجان، خارج کشور، سازمان جوانان، مدیر تلویزیون کانال جدید، مسئولین مالی و همین‌طور بیست نفر از مسئولین سایر ارگان‌ها و عرصه‌ها گزارش فشرده‌ای از حوزه فعالیت خود ارائه دادند و اعضای کمیته مرکزی و همین‌طور کادرها و

اعضای شرکت کننده در پلنوم نقطه نظرات و پیشنهادات خود را برای بهبود و گسترش فعالیت حزب ارائه دادند. گزارش فعالیت‌های گسترده ارگان‌ها و فعالین حزب حاکی از یک حزب شاداب و دخال‌تگر و روبه‌رشد در داخل و خارج کشور بود.

در این پلنوم قراری در مورد «سازماندهی اجتماعی» و قطعنامه‌ای تحت عنوان «زمین‌گیر شدن حکومت و فضای تعرضی جامعه» مورد بحث و تصویب قرار گرفت. پلنوم همچنین قطعنامه «جنبش بر سر معیشت و رفاه» که قبلاً در دفتر سیاسی تصویب شده بود را مورد تأکید و تأیید قرار داد. قرائت پیامی خطاب به مردم ایران و بیانیه‌ای در دفاع از جنبش علیه اعدام نیز اقدام دیگر این پلنوم بود.

در مبحث انتخابات ابتدا حمید تقوایی به‌عنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب شد و به دنبال آن ۲۵ نفر به‌عنوان اعضای دفتر سیاسی حزب انتخاب شدند که عبارت‌اند از: کیان آذر، محسن ابراهیمی، عبدالله اسدی، سیامک بهاری، سیما بهاری، شهاب بهرامی، فاتح بهرامی، پریسا پوینده، امیر توکلی، کیوان جاوید، شهلا دانشفر، بهرام سروش، محمد شکوهی، شیرین شمس، میثم عتیق، مصطفی صابر، حسن صالحی، جمیل فرزانه، اصغر کریمی، خلیل کیوان، عبدل گلپریان، نسان نودینیان، سمیر نوری، کاظم نیکخواه و بابک یزدی.

پلنوم با سخنرانی اختتامیه حمید تقوایی پایان یافت. او در این سخنرانی به مسئله رهبری انقلاب پرداخت و

گفت گزارش‌های متعددی که در این پلنوم از حضور و فعالیت گسترده حزب در همه عرصه‌ها، از جنبش زنان علیه حجاب و آپارتاید جنسیتی تا جنبش زنان افغانستان، و از جنبش کارگران نفت و بازنشستگان و پرستاران با شعار اتحاد اتحاد علیه فقر و فساد تا جنبش علیه اعدام در داخل و خارج کشور ارائه شد نشان‌دهنده حضور فعال حزبی است که می‌تواند صفوف انقلاب را حول خواست‌ها و اهداف انسانی و جهان‌شمول متحد و منسجم کند و انقلاب را به پیروزی برساند

۱۸ بهمن ۱۴۰۳، ۶ فوریه ۲۰۲۵

منتشر شده در انترناسیونال شماره ۱۱۱۵

سردبیر: میلاد رابعی

ایمیل:

milad.rabei@gmail.com

سوال دارید می توانید با شماره های زیر تماس بگیرید:

تماس از خارج:

سیامک بهاری: ۰۰۴۴۷۳۹۸۶۸۰۵۱

از آمریکای شمالی:

بابک یزدی: ۰۰۱۴۱۶۴۷۱۷۳۱۸

تماس از ایران:

شهلا دانشفر: ۰۰۴۴۷۴۳۵۵۶۲۴۶۲

کیوان جاودید: ۰۰۴۴۷۳۸۰۵۷۵۰۲۰